

كتاب فار فجى

(گزارش‌های سیاسی وزارت امور خارجه روسیه نزاری درباره انقلاب مشروطه ایران)

جلد نخستین:

ظل السلطان و محمد علیشاه رو در رو

رویدادهای:

۱۹۰۶ زوئیه ۱۴ تا ۱۹۰۸ سپتامبر ۱۹۰۸ (روسی) برابر با: ۱۰ اوت ۱۹۰۶ تا ۲۷ سپتامبر ۱۹۰۸، ۱۱۸ امرداد ۱۲۸۵ تا ۴ مهر ۱۲۸۷ خورشیدی، ۱۹ جمادی الثاني ۱۳۲۴ تا یکم رمضان ۱۳۲۶ هجری قمری.

به کوشش و ویراستاری احمد بشیری

درخواست از خوانندگان کتاب

در این کتاب، گزارش رویدادهای گوناگون یکی از پرآشوب ترین و آموختنده‌ترین دوران‌های تاریخ میهن ما، یعنی چگونگی پاگرفتن و پیروز شدن جنبش مشروطه خواهی در ایران را، می‌خوانید.

چنانکه در پیشگفتار نیز یادآور شده‌ایم، گردآورندگان مطالب کتاب، به دلایل و انگیزه‌های ویژه خودشان، بسیاری از حوادث را چنان به کوتاهی و اختصار برگزار کرده‌اند که جز با موشکافی و کاوش فراوان، نمی‌توان از آنها سر درآورد و بدتر از این، در بیشتر جاهای، از آفرینندگان و قهرمانان ماجراهای، به درستی نام نبرده و یا سربسته و دمزگونه از آنها یاد کرده‌اند که به هر روی، خواننده را بیشتر گیج و درمانده، و دریافت مطلب را برایش بسی‌دشوار می‌کند.

ما، برآئیم که در پایان کار چاپ دوره این کتابها، بی‌رامون مطالب و روخدادهای یادشده، بروزی تازه‌یی کنیم و تا جائی که بشود، گوشی و کتاب آنها را دوشن گردانیده، نارسانی‌ها را از میان برداشته و مردان و زنان ناشناس مانده در کتاب را به خوانندگان بشناسانیم.

برای کامیابی در کاری که قصد انجامش را داریم، به کمک و یاوری خوانندگان آگاه و بیدار دل کتاب، بسیار نیازمندیم و آنها می‌توانند با روش‌نگری‌ها و توضیحات تازه خودشان درباره مطالب کتاب، و یا بدست دادن عکس‌ها، نوشت‌ها و مدارک دیگری در این زمینه، به پیشبرد کار ما، یاری دهند.

مطالب، عکس‌ها و مدارکی که خوانندگان در دسترس ما بگذارند، اگر بخواهند، بنام خودشان در بخش ویژه این کار، چاپ خواهد شد و چنانچه خواهان پس گرفتن مدارک خود باشند، ما، پس از رفع نیاز، هر آنچه را که از آنها گرفته‌ایم، به همان گونه که به دستمان رسیده است، به خودشان پس خواهیم داد.

باز هم یادآور می‌شویم که کار روش‌نگرانه‌ئی که در پیش داریم، جز با کمک اندیشمندان و آگاهان این دیار، بویژه آنان که خود حوادث دوران مشروطه را

دیده و یا از دور و نزدیک، در آنها دستی داشته‌اند، انجام پذیر نخواهد بود.
پس بزرگواری کنید و هرچه از رویدادها و قهرمانان مشروطه می‌دانید یا
می‌توانید، در دسترس ما بگذارید، باشد که این گوشة شگرف تاریخ کشورمان،
با همت و همیاری شما روشمن گردد.

اگر خواستید با ما همکاری کنید، لطفاً نامه‌ها و مطالب و مدارک خودتان را
به صندوق پستی شماره ۱۱۳۶۵-۳۱۴ تهران بنام احمد بشیری بفرستید و یا
با تلفن‌های شماره ۰۲۶۷۷۹ و ۰۲۶۰۸۱۴ آنچه رامی‌خواهید با او درمیان بگذارید.
با سپاس فراوان از توجهی که به درخواست ما و روشمنتر گردانیدن تاریخ
این مرز و بوم خواهید فرمود، چشم برآه مهروزی‌های شما هستیم.

ستمکش چو کوه و ستمگر چو برف
ازین گفته، دل نکته‌خوانی کند:
نماند از آن برف، چیزی به جای
اگر کوه، آتشفشناسی کند!

پیشگفتار

دشمن طاووس آمد پر او

کشور پهناور و «خوش آب هوای» ایران، از روزگاران دور، از همان هنگام که «آریه‌ویچ» نام گرفت، همواره از بسترها نازارم و پر آوازه رویدادهای جهان بهشمار می‌رفته و به دیگر سخن، در این کشور، پیوسته گونه‌ای از «جنگ»، چه با جنگ ابزار و چه با ابزار اندیشه و فرهنگ، بر پا بوده است.

ویژگی جغرافیائی کشور ما، بر پنهان جهان، وارزش‌های طبیعی آن، بزرگترین انگیزه و چشم‌اندازی بوده که تکاه جهانیان را به این سرزمین کهنسال کشانیده و جنگ‌های دیرینای ایران با همسایگان دوران باستانیش: چین و توران و یونان و ترک وتازی، و... نیز در سده‌های میانه: یورش مغولان و تاتاران و افغان‌ها و... همگی از همین انگیزه مایه گرفته است: «دشمن طاووس آمد پر او»...

بادگر گونی‌هایی که در نقشه جهان پیش‌آمد، کم‌کم همسایگان سنتیزه‌گر ایران نیز جایجا شدند. بدین‌گونه که برخی از ایران دور افتادند (مانند چین و یونان) و گروهی نیرو و توان گذشته را از دست دادند و برای دسته‌ای هم انگیزه تاختن به ایران از میان رفت. ولی با همه این دگرگونی‌ها و جایجاشدن‌ها، در ایران، زیبائی و ویژگی‌ها وارزش‌های گذشته، نه تنها از میان نرفت که فزوونی هم یافت و برای همین نیز، هنوز آzmanدان جهان، دیده از این گوشة زرخیز کرۀ خاک بر نداشتند!

از گذشته‌های دور که چشم بپوشیم، در تاریخ سده‌های واپسین، بی‌گمان یکی از همسایگان ایران که هیچگاه اندیشه دست‌یابی به این کشور را از سر

پیشگفتار

فرانده، «روسیه» بوده است که با مرزی بیش از چهارصد فرسنگ (دو هزارو پانصد کیلومتر) میان دوکشور، بزرگترین همسایه ایران به شمار می‌رود.

روسیه، در گذشته جای زندگی اقوام و طوایف وحشی و خودسری بود که با پراکندگی و جدا از هم، در آنجا می‌زیستند و کارشان همواره یا غارت و کشتار یکدیگر بود و یا راهزنی و چاول و آزار همسایگان.

با گذشت روزگاران، این اقوام و طوایف نیمه متمن، با یکدیگر همیار و همدست گشتند و حکومتی مرکزی را سامان دادند و کشوری پدید آوردند که با وام گرفتن نام بزرگترین گروه مردم آن سرزمین - «روس» ها، نام «روسیه» برخود گرفت.

از این هنگام، در چشم روسیان، یورش و غارت دیگران تغییر شکل داد و دولت روسیه که «ملت» پر جمعیتی پشت سر داشت، روش‌های تازه‌ای در پیش گرفت و مصمم شد که سرزمین‌های دیگری را از آن خود سازد، یعنی غارت به شیوه‌ای سازمان یافته و گستردۀ.

طبعی بود که اندیشه جهانگیری روس‌ها، نخست همسایگان نزدیک آن‌ها را دربر گیرد که ایران و چین و ژاپن و پس از آن‌ها، هند، چشمگیرتر از دیگران می‌نمود. پس یورش هماهنگ را به این سه گوشۀ جهان آغاز کردند و روی کار آمدن «پطر کبیر»، در واپسین سال‌های سده هفدهم، به برنامۀ جهانگشایانه دولت روسیه، آهنگی تندتر او شتابی فزوخت داد.

از بد روزگار، سرزمین روسیه، با آنکه بر فراز نقشه و تارک کرده زمین جای داشت، سرزمینی بسته بود و از خطوط بازرگانی دریائی به دور: اقیانوس یخ بسته شمالی، ارزش گشته‌رانی بازرگانی نداشت و گذشتن از اقیانوس آرام، اقیانوسی با ۱۶۵ میلیون کیلومتر مربع وسعت و به تنهایی بزرگتر از همه خشکی‌های روی زمین، برای رسیدن به خطوط بازرگانی جهان، کاری خسته‌کننده و از آن بدتر ناسودمند بود. دریای کوچک و بسته «خزر» نیز نمی‌توانست راه‌گشای روس‌ها به جهان باشد زیرا به دریاهای بزرگ راه نداشت و روسیه، در آن دریا جز آنکه از خود آغاز کرده و باز به خود برسد، چیزی به دست نمی‌آورد. پس می‌باید از راهی دیگر به چاره‌گری برخاست.

پطر، از سوئی آرزوی دستیابی به سرزمین افسانه‌ای و زرخیز هند را داشت و از سوی دیگر، سودای راه یافتن به آبهای گرم اقیانوس هند و اطلس را در سر می‌پرورد تا بتواند به قاره آفریقا و دیگر نقاط جهان راه یابد و امپراتوری خود را بر همه جای کرده زمین بگستراند.

تزار، چنانکه گذشت، به هندوستان چشم داشت و می‌خواست به گنجینه طبیعی آن سرزمین دست یابد ولی راه نداشت: راه دریائی که دور و توانفرسا

پیشگفتار

۳

بود و راه زمینی، با پیمودن بیش از چهارصد فرسنگ (نزدیک به دوهزار و پانصد کیلومتر) از فراز کوههای قفقاز و کوهستانهای شمالی ایران، تاریخی‌بهرات و افغانستان و سرانجام هندوستان، گذشته از دشواریهای فراوانی که برای یک لشکر کشی بزرگ به دنبال داشت، بسیار پرهزینه و کمزشکن نیز بود.

اما تزار روس، کسی نبود که به سادگی از آرمان‌های جهانگشايانه اش چشم بپوشد. او، پس از بررسی همه دشواریها، به این اندیشه افتاد که برای رسیدن به هندوستان، از خاک ایران «میان بر» بزند.

لشکر کشی از راه ایران، که با گذشت از دریای خزر و هشت‌ترخان و با کو واستراباد انجام پذیر بود، هم هزینه کمتری داشت و هم دوری راه را به کمتر از یک‌صد و پنجاه فرسنگ (هشت‌صد و اندي کیلومتر) کاهش می‌داد و هم اردوی روس ناچار نمی‌شد که رنج راه فراوانی را برخود هموار کند. کشتنی‌های بخاری چهار روزه، و کشتنی‌های بادبانی هشت‌روزه، از هشت‌ترخان (در کنار رود ولگا) به استرایاد رسید.

دست یافتن بر ایران، از دو راه می‌توانست تزار روس را به سرزمین شگفتی‌ها (هند) نزدیک کند: یکی از راه هرات، افغانستان و دیگری از راه خلیج فارس و دریای مکران و هر دو راه، یکی از دیگری بهتر و نزدیک‌تر! تزار، در اندیشه ایران بود ولی دل‌آسوده نبود که بتواند به سادگی براین سرزمین دست یابد.

پیش از آن، برق شمشیر دلاوران ایرانی، بارها چشم روس‌ها را خیره کردانیده و زهر شکست و ناکامی را به آنان چشانیده بود.

دولت نیر و مند صفویه، به خوبی نشان داده بود که می‌تواند از مرزهای این سرزمین پاسداری کند و دشمنان ایران را بر سر جایشان بنشاند.

از سوی دیگر، تزار هنوز در شمال کشور با همسایگان روسیه در جنگ بود و نمی‌توانست نیر و های رزمی خودش را در چند جا به جنگ وا دارد؛ پس خوب بود که نسنجیده دست به کاری نیازد و بی‌گذار به آب نزند.

شوربختانه، پایان کار دولت صفویه به بدی و ناهنجاری گرانید و از آن دولت بزرگ و نیر و مند، جز نامی بر جای نماند چندانکه گروهی افغان بیا بانگرد، از آنسوی مرزهای خاوری، به ایران تاختند و اصفهان را گرفتند و واپسین پادشاه صفوی را که مردی زیون و سست نهاد بود، از تخت شاهی بهزیر کشیدند و بهزندان انداختند و بزرگ آن گروه، به نام «پادشاه اصفهان» بر تخت آرمید و ایران که تا آن هنگام در آتش بیداد و آشوبگری عثمانی‌ها و روس‌ها می‌سوخت، این بار به بلای خانمان‌سوز یورش افغان‌ها نیز گرفتار آمد.

در همین هنگام، جنگ‌های شمال روسیه به پایان رسیده و تزار پطر، پیروز و سرفراز به پایتخت بازگشته بود و جا داشت که دنباله آرزوها یش را درباره

پیشگفتار

ایران بگیرد.

تزار مردی به نام «آرتومیولینسکی» را به ایران فرستاد تا از چگونگی آنچه بر ایران می‌گذشت، گزارشی شایان فراهم کند و جاسوس تزار، در بازگشت، امپراتور را دل‌آسوده گردانید که به ایران بتازد و از چیزی نهراست. لشکریان پطرکبیرون، به ایران تاختند و بزوودی باکو و گیلان واسترآباد را گرفتند.

«پادشاه اصفهان»، بی‌درنگ در برابر سپاه امپراتور سر فرود آورد و به «همانگونه» که پیشتر از آن، سراسر باخترا ایران را به عثمانی‌ها بخشیده بود، اکنون نیز، شمال کشور را به پای تزار روس افکند تا خود، چند گاه دیگر بر تخت فرمانروائی پاییزد.

زمینه‌های رسیدن به سرزمین هند، برای تزار فراهم آمده و نزدیک بود به یکی از آرزوهای دیرینه‌اش برسد که ناگهان درگذشت و بی‌آنکه بتواند برای خویشتن جانشینی برگزیند، یادست کم «وصیت» کند، برخاک‌گور بوسه‌زد و جهان را به جهانخواران پس از خود سپرد.

پس از تزار پطر، پیروزی روس‌ها و تاختوتاز عثمانی‌ها و غارت و ناراج افغان‌ها در خاک ایران نیز، دیری نپائید زیرا که بزودی، تبرذین «نادرشاه افشار»، در هوا درخشید و دشمنان ایران، یکی پس از دیگری، ناگزیر، این کشور را گذاشتند و به پشت مرزهای پیشین خودشان پس نشستند.

مرگ نادرشاه افشار و فرپوشی حکومت او، بار دیگر آرزوهای خفته را در دل همسایگان آزمند ایران، بویزه جانشین پطر بیدار کرد و آشوبگری و جدائی افکنی در گوشه و کنار کشور آغاز شد: روس‌ها دست‌درازی در شمال و عثمانی‌ها ترکتازی در باخترا را از سر گرفتند و انگلیس‌ها زیرکافه در خاور، برای جدا کردن هرات از ایران، به زمینه‌چینی پرداختند و اگر چه چند گاهی صدای چکاچاک شمشیر دلاوران ایرانی، در دوران خواجه قاجاری—آمامحمدخان—در آورده‌گاه‌ها پیچید و تجاوزگران را به درنگ واداشت، لکن بر تخت نشستن باباخان (فتحعلی‌شاه قاجار) مرگ آرمان‌های ایرانیان و نابودی و ویرانی ایران را آغازگر شد.

استعمار بیگانه واستحصار خودی، دست به دست هم دادند و پای ایران را به جنگی نابرایر با روس‌ها کشانیدند.

ارتش روس، به فرماندهی ژنرال «سیسیانوف»، نیرومند و پرتوان بود و ارتش ایران، خسته و فرسوده.

سرانجام، با همه کوشش و جانبازی سردار پرشور و میهن‌دوست ایرانی، عباس‌میرزا، و از خود گذشتگی سپاهیان او، ایران شکستی سخت خورد و ناچار شد با دستینه نهادن بر پیمان نامه گلستان، بخش پهناوری از قلمرو شمالی خود

پیشگفتار

۵

را به روسیان واگذارد. از آن شمار، می‌توان ولایات باکو در بند شکی‌شیروان (شروان) – قرایاغ – گنجه – شوشی – داغستان – گرجستان – طوالش – شماخی را نام برد. گذشته از این‌ها، دست ایران از کشتی‌رانی در دریای خزر نیز کوتاه شد.

دلل آشتب و واسطه پیمان گلستان، «سرولیلیام گوراوزلی» ایلچی انگلیس بود. جانشینان پطر، این پند نیای خودشان را از یاد نبرده بودند که گفته بود: «فقفاز گلوگاه ایران است و ایران کلید آسیا است و شما روسیان، اگر آسیا را می‌خواهید، تا ایران را از پای درنیاورید بر جای نشینید و چنانکه می‌توانید، ایران را ناتوان، ویران، تمیبدست و مردمش را ناآگاه و واپس‌مانده نگاهدارید تا براین سرزمین دست یابید».

هنوز ده‌سالی از پایان جنگ‌های نخستین ایران و روس نگذشته بود که روسیان به بهانه جوئی پرداختند و جنگی دیگر را پیش آوردند و ایران با شکستی دوباره رو بروشده و این‌بار، زیربار پیمان نامه‌نگین‌تر «ترکمانچای» رفت و شهرهای ایروان – نجف‌جان و سرزمین‌های آنسوی رود ارس را هم از دست داد و گذشته از این، ده کروم تومان ایرانی (بیست میلیون منات روسی) توان جنگ را نیز به گردن گرفت و از همه نگبارتر اینکه روس‌ها برای نخستین بار از «کاپیتولاسیون» یا حق قضاوت کنسوئی در کشور ما برخوردار شدند.

با بسته شدن پیمان‌های گلستان و ترکمانچای، خودسری (استقلال) ایران نیز از میان رفت و این کشور، اگرچه به نام و زبان «مستقل» بود ولی به راستی کشوری «نیمه‌مستعمره» و تحت‌الحمایه روسیه بشمار آمد.

ازمندی روسیان پایانی نداشت؛ آن‌ها به همه خاک ایران چشم دوخته بودند و برای همین بود که از هیچ دسیسه‌چینی و فتنه‌انگیزی برای جدا ساختن بخش‌های تازه‌های از خاک میهن ما کوتاهی نمی‌کردند، چنانکه با شوراندن ترکمان‌های بخش مرزی «یموت» و برانگیختن آنان به نافرمانی از حکومت ایران و دست یازیدن به کارهای ددمنشانه، غارت و خونریزی در شهرهای شمال خراسان، کم کم ترکستان را از ایران جدا کردند و چندی پس از آن روستای ترکمان نشین «قزل‌سو» را که امروز «کراستنودسک» نامیده می‌شود و در کرانه شمال خاوری دریایی مازندران جای دارد، از آن خود کردند و در برابر پرخاش به این دست‌درازی، پاسخ دادند که: «ما نمیدانیم ایران چه دلیلی دارد که قزل‌سو، بخشی از خاک آن کشور است؟!».

بازی دنباله داشت و روسیان دست‌بردار نبودند چنانکه با زمینه‌سازی‌ها و آشوب‌افکنی‌های دیگر، گیوکتپه – قره‌قلعه – واحدهای آخال، سرزمین‌های شمال رود اترک و... را یکی پس از دیگری بی‌آنکه جنگی میان دو کشور روی داده و یا پیمانی بسته شده باشد و تنها با نیرنگ و یورش و کشتارهای بی‌دریبی، از

پیشگفتار

۶

چنگ ایران بدر آوردند و زمینه دست یابی به استرآباد و خراسان را چیدند.
سده نوزدهم میلادی را باید روزگار همچشمی و همکاری فشرده دو دولت استعماری روس و انگلیس در آسیا و بویژه در ایران دانست.

هنگامی که دولت انگلیس از برنامه روسیه درباره دست یابی به هند و افغانستان آگاه شد، برای بستن رخته‌گاه‌های آن دولت دست به کار گردید.

هرات، چنانکه گذشت، دیدگاه هر دو دولت استعماری بود و هر کدام می‌کوشید تا با شیوه‌های ویژه خود به آن شهر دست یابد.

در این راه، انگلیس از روس جلوتر بود زیرا که با دست داشتن بر افغانستان، به سادگی می‌توانست در هرات آشوب و ناازامی برپا کند و چنین شد که هرات کم کم سر به نافرمانی از ایران برداشت.

داستان چنگ‌های ایران در هرات بسیار است ولی دوبار آن، یادگردنی است. یکی به روزگار محمدشاه و دیگری در پادشاهی ناصرالدین‌شاه قاجار.

هنگامی که محمدشاه قاجار در سال ۱۲۵۳ قمری (۱۸۳۶ میلادی) به هرات لشکر کشید و در آستانه گشودن آن شهر بود، ناگهان انگلیس در میان ترکمنان شمال ایران آشوب برپا کرد و آنان را برانگیخت که از فرمان دولت ایران سر باز زند و از سوی دیگر، به جزیره خارک و بندر بوشهر و جاهای دیگری از خلیج فارس لشکر کشید و کار را به جائی رسانید که محمدشاه بنناچار از هرات و غوریان که به دست سپاهیان ایران افتاده بود، چشم پوشید و آنجا را رها کرد و به تهران بازگشت.

محمدشاه برای آرام ساختن صحرای ترکمن (ترکمن‌صحراء) از دولت روسیه کمک خواست و روس‌ها به جزایر آشوراده نیرو فرستادند ولی دیگر از آنجا نرفتند. به این بهانه که تا انگلیس‌ها از بنادر جنوب ایران نرفته‌اند، نیروهای روسی باید در آشوراده بمانند؟!

هرات، یکبار دیگر هم کانون ناازامی و چنگ شد و آن به روزگار ناصرالدین‌شاه قاجار بود.

این پادشاه، «حسام‌السلطنه» را با نیروئی برای بازپس‌گرفتن هرات از افغان‌ها، گسیل داشت و نیروهای ایرانی پس از جنگی کوتاه، هرات را گشودند (۱۲۷۳ ق ۱۸۵۶ م) و سکه و خطبه به نام ناصرالدین‌شاه زده و خوانده شد.

«چارلز موری» سفیر انگلیس که بسیار کوشیده بود شاه را از لشکر کشی به هرات بازدارد، چون از تلاش‌های خود نومید گردید، پرچم بریتانیا را به نشانه «قطع روابط سیاسی» فرود آورد و خود رهسپار بغداد گشت. همین کار را کنسول‌های انگلیس در شهرهای دیگر ایران گردند و سرکنسول انگلیس در بندر بوشهر، به دولت ایران «اعلان چنگ» نیز داد و آنگاه از بوشهر رفت. انگلیس بار دیگر به جنوب ایران لشکر کشید و بوشهر و خارک و خرم‌شهر

پیشگفتار

۷

و اهواز را گرفت. جنگ‌های «دلیران تنگستان» با نیروهای انگلیسی که از حماسه‌های مردم جنوب ایران بشمار می‌بود، یادمان این روزگار سیاه است. کوشش ایران برای بازداشتمن انگلیس از جدای گردانیدن هرات به‌جایی نرسید تا اینکه سرانجام با میانجی‌گری لوئی ناپلئون (ناپلئون سوم) پادشاه فرانسه، میان ایران و انگلیس پیمانی بسته شد که «پیمان پاریس» نام دارد. برابر این پیمان، ایران ناگزیر سلطه استعمار انگلیس را بر افغانستان پذیرفت و از هرات و شهرهای دیگر در استان خراسان چشم پوشید. اگر یورش‌های نظامی انگلیس نبود، شهرهای خاوری خراسان از ایران جدا نمی‌شد.

اما کار روسیان هنوز پایان نپذیرفته بود. آنان که در آغاز به بجهانه بودن نیروهای انگلیسی در خلیج فارس از آشوراده نمی‌رفتند، اینک که کار هرات یکسره شده و انگلیس نیروهایش را از جنوب ایران فراخوانده بود، برای ماندن در آشوراده، شورش ترکمانان را بهانه می‌کردند و چون ایران، برابر پیمان‌های گلستان و ترکمانچای، حق نگهداری کشتنی جنگی بر روی دریای مازندران را از دست داده بود و نمی‌توانست برای سرکوبی ترکمانان آشوبگر کاری کند، نیز نمی‌توانست پاسخ درستی به بهانه‌جوئی روسیان درباره نآرامی ترکمانان بدهد.

روس‌ها برای پای گیر شدن هرچه بیشتر در آشوراده و کرانه‌های دریای مازندران، بر نامه‌ریزی‌های زیرکانه‌ای داشتند و از آن شمار، آن‌ها یک ترکمان به نام خضرخان (خدرخان) از مردم آشوراده را دست‌نشانده خود گردانیدند و دست او را برای هرگونه آزاررسانی به مردم آن سامان باز گذاشتند تنهای به این شرط که هر چندگاه، ترکمانان را بشوراند و آشوراده و پیرامون آن را آشونه سازد تا بهانه برای ماندن در آشوراده از دست روس‌ها نرود.

حضرخان، به راستی برای دولت روسیه سنگ‌تمام گذاشت و هرچه را آن‌ها خواستند، بیش از آنکه گمانش می‌رفت به انجام رسانید.

به دنبال آشوبگری‌های خضرخان بود که به سال ۱۲۵۸ق (۱۸۴۲م) روس‌ها به بجهانه شورش ترکمانان، چند کشتنی جنگی دیگر به کرانه‌های دریای مازندران فرستادند و در خلیج گرگان لنگر انداختند و بدین‌گونه بود که آشوراده – میانکاله و خلیج گرگان به دست آنان افتاد و در همه کرانه‌های دریای همیشه توفانی مازندران، جائی آرام‌تر و برای لنگر انداختن کشتنی‌ها، بهتر از همین سه‌جا نبود.

روس‌ها در آشوراده، سازوپرگ فراوان فراهم آوردند و از آنجا، یک پایگاه جنگی استوار ساختند که برای دست داشتن بر ایران و آسیای میانه تا مرز امپراتوری بریتانیا، کارآئی بسندۀ داشته باشد.